

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال سوم، شماره پنجم، پاییز ۱۳۹۰

سال سوم، شماره ششم، بهار ۱۳۹۱

بررسی مضامین طنز در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس* (علمی- پژوهشی)

دکتر عنایت‌الله شریف‌پور

دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی

عبدالرضا قیصری

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات مقاومت

دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

خاطرات مکتوب، حجم قابل توجهی از ادبیات دفاع مقدس را به خود اختصاص داده‌اند. در این خاطره نوشته‌ها، طنز و شوخ طبعی به عنوان یک بیان مؤثر ادبی، حضوری قابل توجه دارد. طنز، در این خاطره نوشته‌ها معمولاً به هدف ایجاد و افزایش روحیه و طرح انتقادات عمده‌تاً شیرین از مضامین مختلف به کار رفته است. این مضامین، عموماً برآمده از نیازهای اولیه زندگی در جبهه و رابطه رزمندگان با خانواده، هم‌زمان و دشمن است. در این پژوهش، خاطرات طنز آمیز دفاع مقدس بر همین اساس دسته بندی و بر اساس شگردهای طنز آفرینی به کار رفته در آنها بررسی شده‌اند.

واژگان کلیدی: ادبیات دفاع مقدس، خاطره نوشته‌ها، خاطرات طنز آمیز، مضامین طنز جبهه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۶/۲۱ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۳/۱۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده: E.Sharifpour@mail.uk.ac.ir

۱ - مقدمه

ادبیات دفاع مقدس در دوران شکل‌گیری و رشد خود، از قالب‌های مختلف ادبی برای انتقال واقعیات و انعکاس روحیات و احساسات شاهدان خود استفاده نموده است و در این راه، گونه‌ی خاطره، جایگاه قابل توجهی دارد.

خاطره و خاطره‌نویسی که از همان روزهای آغاز جنگ هشت ساله و با یادداشت‌های روزانه‌ی حاضران و رزمندگان، رسالت خود را در درج و ثبت این واقعه‌ی مهم شروع کرد، از نظر حجم، استناد و به خصوص درگیر نمودن و معرفی نویسندگان پرشمار در این عرصه، درخور بررسی است.

در میان کتاب‌هایی که در قالب خاطرات دفاع مقدس چاپ و منتشر شده است، می‌توان آثاری را سراغ گرفت که با رویکرد طنز و نگاه شوخ‌طبعانه، یادآوری و گردآوری و چاپ شده‌اند. بهره‌گیری از عنصر طنز، در گیرودار جنگ و حماسه‌ی دفاع، علاوه بر کمک به ارتقای تأثیر ادبی این گونه آثار، نشان‌دهنده‌ی وجود محیط فرهنگی خاص در جبهه‌ها است که با عنوان شرایط زندگی از سوی رزمندگان، مورد پذیرش بوده است و بدین سان زمینه برای شوخ‌طبعی‌ها و سپس نقل آن‌ها از طریق خاطره‌نویس‌ها به وجود آمده است. در این خاطره‌نویس‌ها می‌توان مضامین و دستمایه‌های طنز مختلفی را یافت. برخی از شوخ‌طبعی‌ها و طنزهای، با هدف حفظ و ارتقای روحیه‌ی رزمندگان ایجاد و نقل شده‌اند و بسیاری از آنان با دستمایه قرار دادن موضوعاتی همچون: امکانات اولیه‌ی زندگی (غذا، خواب، بهداشت و...)، خانواده، اعزام، اختلاف زبان و... اقدام به بیان انتقاداتی عمدتاً شیرین (نه گزنده) درباره‌ی این موضوعات نموده‌اند.

در این مقاله، ضمن ارائه تعاریف و دسته‌بندی‌های «خاطره» و «طنز»، مضامین و موضوعاتی که در خاطره‌نویس‌های طنز دفاع مقدس، دستمایه و هدف طنز نویسان واقع شده، طرح و دسته‌بندی شده است. همچنین همراه با ارائه نمونه‌های مناسب، شگردهای طنزآفرینی به کار رفته در آنها نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- خاطره و جایگاه آن در انواع ادبی

۲-۱- تعریف خاطره

واژه خاطره از ریشه «خاطر» است و خاطر در اغلب واژه نامه‌های فارسی، فکر، اندیشه، یاد و ... معنا شده است. اغلب واژه نامه‌ها نیز بر اساس تکرار این واژه در اشعار کهن فارسی و با استناد به کاربرد آن که در آثار بزرگان شعر داشته، آن را معنا کرده‌اند. «خاطره، اموری را گویند که بر شخص گذشته باشد و آثاری از آن در ذهن مانده باشد، گذشته‌های آدم، وقایع گذشته که شخص آن را دیده یا شنیده است.» (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۲: ۶۲)

بر این اساس، منظور از خاطره به عنوان یک ژانر یا گونه ادبی (Literary genre)، وقتی می‌تواند معنا یابد که آن خاطره به صورت مکتوب درآمده باشد و ویژگی‌های یک اثر ادبی را در خود جای دهد. «خاطره به شکل مکتوب نیز اثری است که نویسنده با اتکا به حافظه، با مرور گذشته و وقایعی که بر او گذشته، نوشته است.» (دهقان، ۱۳۸۶: ۱۳۶)

۲-۲- جایگاه ادبی خاطرات مکتوب

مهدی خجوانی در «قصه چیست؟» ویژگی‌هایی را که یک خاطره نوشته به قصه و داستان نزدیک می‌کند و باعث پذیرش آن به عنوان اثر ادبی می‌شود، چنین بیان می‌کند:

«- در خاطره، اغلب مسائل ریز و جزئی زندگی ثبت می‌شود.

- خاطره اگر چه از خیال نویسنده مایه نمی‌گیرد و عین واقعیت را نقل می‌کند، تا اندازه‌ای از حس او می‌جوشد. خاطره نویس، معمولاً احساس و عواطف خود را نسبت به ماجرای که خاطره‌اش را می‌نویسد، بیان می‌کند.

- بیان و کلام یک خاطره، صمیمی، راحت و غیر رسمی است. به علاوه، بیان در خاطره، به اندازه گزارش، مقاله و تاریخ، مستقیم و صریح نیست. خاطره نسبت به این قالب‌ها از لحظه پردازی و صحنه پردازی بیشتری بهره می‌گیرد.

- موضوع خاطره، بیان تمام و یا گوشه‌هایی از زندگی یک فرد است. خاطره، اغلب از لحظه‌های نسبتاً برجسته زندگی انسان مایه می‌گیرد (مثل قصه).

هدف خاطره، ارائه تحقیقی استدلالی و آموزشی برای قشر محدودی از متخصصین نیست.» (حجوانی، ۱۳۷۶: ۲۳)

هر چند آندره تارکوفسکی، نویسنده و فیلمساز روسی معتقد است: «خاطره و یاد گذشته‌ها، دو همراه هستند و از یکدیگر جدایی ناپذیر و از آنجا که هر خاطره از چیزهایی یاد می‌کند که دیگر وجود ندارد، این یادآوری در ما ایجاد غم غربت یا نوستالوژی (Nostalgia) می‌کند.» (دهقان، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

۲-۳- خاطرات جنگ و دفاع مقدس

از آنجا که ادبیات دفاع مقدس، با خاطرات مکتوب و نوشته‌های حاضران در جنگ و شاهدان این واقعه مهم آغاز شده و شکل گرفته، این گونه ادبی در درج و ثبت وقایع بسیار مؤثر بوده است. این موضوع وقتی جدی‌تر جلوه می‌کند که بدانیم در ادامه نیز خاطره و خاطره نویسی مربوط به دفاع مقدس، عملاً بیشترین سهم را در بین قالب‌ها و گونه‌های ادبی این حوزه به خود اختصاص داده و در سال‌های پس از جنگ نیز ادامه یافته است. چنان‌که نویسنده «خاک و خاطره» از آن به عنوان «نهضت خاطره نویسی» یاد می‌کند. دهقان می‌نویسد: «اکثریت خاطره‌نویسان جنگ، اولین بار است که می‌خواهند کتابی بنویسند و یا خاطرات خود را از جنگ، به صورت مشروح و کامل، مکتوب کنند.» (دهقان، ۱۳۸۶: ۱۷۷)

گفتنی است کتاب‌هایی که در این عرصه و با این موضوع به چاپ‌های متعدد رسیده و نامی شده‌اند، در قالب خاطره یا خاطره-داستان نوشته شده‌اند که از این جمله، می‌توان به آثاری همچون «دا» (خاطرات سیده زهرا حسینی)، «خاک‌های نرم کوشک» (خاطرات مربوط به شهید برونسی) و «بابا نظر» (خاطرات شهید محمد حسن نظر نژاد) اشاره کرد.

۳- طنز و ادبیات شوخ طبعانه

۳-۱- تعاریف

طنز در لغت نامه دهخدا به معنای فسوس کردن، بر کسی خندیدن، عیب کردن، طعنه و سخنی به رموز گفتن آمده است. این واژه، معادل (satire) لاتین

است و آن به معنای ظرفی پر از میوه‌های متنوع است. قهرمان شیری معتقد است: «طنز به تمام آثاری اطلاق می‌شود که در آنها با استفاده از فنون رایج ادبی، معایب و مفاسد اجتماعی به طعنه و تمسخر گرفته شود... در واقع طنز، طرز یا گونه‌ای از ادبیات است که مزاح، شوخی و شوخ طبعی را به هم در می‌آمیزد تا به طرز نکوهش بار، رفتارهای زشت و معایب انسان‌ها و جوامع را برملا سازد.» (شیری، ۱۳۷۶: ۴۲)

بر این اساس، طنز، طرز یا گونه‌ای ادبی معرفی شده که در آن از انواع فنون رایج ادبی با هدف اشاره و طعن به معایب و مفاسد اجتماعی استفاده می‌شود و در واقع، وجه ادبی آن پررنگ شده است. به این اعتبار، وجود عنصر طنز در یک متن، میزان ادبی بودن آن را نیز بالا می‌برد و باعث ورود آن به حیطه ادبیات می‌گردد. اما رؤیا صدر، پژوهشگر طنز معاصر در کتاب «بیست سال با طنز»، بر وجه انتقادی طنز تأکید دارد و می‌گوید: «طنز را که از نظر جایگاه هنری، در قلمرو منشعبات نقد قرار می‌گیرد، در بالاترین مرتبه نقد ادبی می‌نشانند چرا که با به کارگیری نماد پردازی و به مدد اشاره و کنایه، جدای از زبان استدلال و صراحت، به نقد و بیان می‌نشیند و این امکان را برای انسان فراهم می‌سازد تا پدیده‌ها را از زاویه‌ای دیگر ببیند.» (صدر، ۱۳۸۱: ۹)

به هر تقدیر، به نظر می‌رسد که در کنار وجه خنده آمیزی و نکته سنجی موجود در آثار طنز، دو عنصر بهره‌گیری از فنون ادبی و انتقاد نیز لازم هستند. در «از صبا تا نیما» می‌خوانیم: «میانی طنز، بر شوخی و خنده است اما این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار... به عبارت دیگر، اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح و تزکیه است، نه ذم و قدح و مردم آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است. ناراحت می‌کند اما ممنون می‌سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وا می‌دارد.» (آرین پور، ۱۳۵۳: ۳۶)

۳-۲- ادبیات شوخ طبعانه و دسته بندی آن

هر اثر ادبی که در آن، نویسنده حرف خود را با خنده آوری و یا دست کم ایجاد نشاط درونی بیامیزد تا در دل و ذهن مخاطب بیشتر نفوذ کند و توجه او را به موضوعی جلب نماید، در دایره ادبیات شوخ طبعانه قرار می‌گیرد. قدر مسلم هر اثری را که در آن، عنصر شوخ طبعی و خنده‌ناکی موجود باشد، لزوماً طنز نمی‌دانیم، اگر چه عکس این موضوع صادق است؛ یعنی طنز لزوماً دارای خنده آمیزی و نکته بینی توأم با ظرافت و خنده است. بر این اساس، بعضی از پژوهندگان عرصه طنز، با در نظر گرفتن کارکردهای مختلف، ادبیات شوخ طبعانه را به زیر شاخه‌هایی تقسیم نموده و تفاوت‌هایی بین آنها قائل شده‌اند. علی اصغر حلبی در کتاب «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران»، حساب هزل و هجو را از طنز جدا کرده و این هر سه را به عنوان زیر مجموعه‌های ادبیات شوخ طبعانه معرفی نموده است. (حلبی، ۱۳۶۵: ۸)

ناصر نیکوبخت در کتاب «هجو در شعر فارسی»، هزل و طنز را از فروع هجو دانسته است و ابوالفضل حرّی در کتاب «درباره طنز»، ضمن ارائه تعاریف گذشته شاخه‌های مختلف شوخ طبعی در ادبیات، اصطلاحات و عبارت‌های انگلیسی مربوط به این عرصه را ترجمه و توصیف نموده است.

۳-۳- شگردهای طنز آفرینی در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس

شگردهایی را که در طنز نویسی به کار می‌روند، می‌توان به دو دسته اصلی «طنز مبتنی بر موقعیت» و «طنز مبتنی بر عبارت» دسته بندی کرد. «منظور از طنز موقعیت، طنزهایی است که در آنها، نویسنده با استفاده از جابه‌جایی شخصیت‌ها و قرار دادنشان در شرایط و موقعیت نامتناسب زمانی یا مکانی یا تغییر جایگاه آنها، دست به خلق فضایی طنزآمیز می‌زند. در این نوع طنز، ستیز و رویارویی پیش آمده، ایجاد طنز می‌کند و این اتفاق، فارغ از عبارات و واژگان می‌افتد اما طنز عبارت، بر اساس ظرفیت‌های زبانی ایجاد می‌شود. امکانات و صنایع ادبی،

همچون جناس، ایهام، ارسال المثل و بازی‌های زبانی، دست مایه آفرینش طنزهای عبارت قرار می‌گیرند.» (قیصری، ۱۳۸۸، ۱۱۶)

به نمونه‌های خواندنی طنزهای موقعیت و عبارت، در حین بررسی نمونه‌های خاطرات اشاره خواهد شد.

۴- خاطرات طنزآمیز دفاع مقدس

در میان خاطرات متعددی که از رزمندگان و حاضران در دفاع مقدس به چاپ رسیده، با آثار گوناگونی از نظر کیفیت انتقال مطالب، مواجه هستیم و این البته دلایل مختلفی دارد که مهم‌ترین آنها، تفاوت در نوع نگاه نویسندگان و همچنین توان آنان در بازسازی و نوشتن این خاطرات است. به کارگیری بیان متناسب ادبی، باعث تأثیرگذاری عمیق‌تر بعضی از خاطرات مکتوب جنگ تحمیلی شده است. یکی از این بیان‌های مؤثر، بیان طنزآمیز و استفاده از ظرفیت‌های شوخ طبعی است. «شناخت اصطلاحات و شوخ طبعی رزمندگان، کوتاه‌ترین راه برای شناخت فرهنگ جبهه و جنگ می‌باشد.» (شعبانپور، ۱۳۸۳، ۳۵۹)

شاید در نگاه اول، جمع بین جنگ و طنز و شوخ طبعی، قدری نامتجانس و غریب به نظر آید اما وقتی بپذیریم فرهنگ خاصی در زندگی حاضران در جنگ در طول هشت سال به وجود آمده و شکل گرفته است، نمونه‌های جالبی از جلوه این فرهنگ را نیز شاهد خواهیم بود.

در کتاب طنز (۵) آمده است: «وقتی می‌گوییم ادبیات جنگ، تصویری از یک ادبیات قلدر و بزن بهادر در نظرمان مجسم می‌شود. می‌خواهیم بگوییم این ادبیات، با وجود اسم نکره‌اش، اصلاً ادبیات عبوسی نیست. جبهه‌های جنگ ما، جبهه جوانی بود. از شوخ طبعی این جوانان، آثار درخوری منتشر شده است که می‌توانید برای دریافت و تحقیقی بیشتر، به آن آثار رجوع کنید.» (سرهنگی،

از آنجا که طنز دفاع مقدس برآمده از شرایط خاص حاکم بر جبهه‌ها بوده است، از تازگی و بکری خاصی بهره دارد. در مقدمه کتاب «پاتک تدارکاتی» که مجموعه‌ای از خاطرات طنزآمیز دفاع مقدس را در خود جای داده است، می‌خوانیم:

«تمام آنچه از جنگ گفته‌ایم، ترسیم صحنه‌هایی بوده است که نشان از تلاش‌های طاقت فرسا، بی‌خوابی، شکنجه‌های اسرا، رزم‌های شبانه، دعا، مناجات، نماز شب، میدان مین، ترکش، موج انفجار و... دارد. گویی بچه‌های جنگ، مشتی آدم‌های آهنی بوده‌اند که از احساس، محبت و لطافت خالی بوده‌اند و یا انسان‌هایی محدود به وظایف تعریف شده عبادی که از دایره مستحبات و ترک مکروهات، فراتر نرفته‌اند. این نوع نگاه، مردان جنگ را چنان آسمانی و دور از دسترس می‌کند که نوجوانان امروز، رسیدن به آن را ناممکن می‌دانند و ترجیح می‌دهند الگوهای خود را از میان شخصیت‌های دست‌یافتنی اطراف خود انتخاب نمایند... گذری بر لحظات شیرین جبهه، حتی در سخت‌ترین شرایط و زیر باران گلوله‌های دشمن، می‌تواند فاصله میان نسل امروز و نسل جنگ را در رسیدن به مفاهیمی مشترک، کوتاه و کوتاه‌تر سازد.» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱)

به هر تقدیر، رویکرد به نقل و چاپ خاطرات طنزآمیز دفاع مقدس، با گذشت زمان بیشتر شده و مجموعه خاطرات خواندنی و نسبتاً خوبی با این موضوع چاپ و منتشر شده‌اند. از جمله آثار شاخص و قابل‌اعتنا، کتاب‌هایی هستند مثل «جنگ دوست داشتی» و «چشم‌های خردلی» که طنز را، هم در ماقع و هم در قلم نویسندگان آنها می‌توان جستجو کرد. همچنین از مجموعه خاطرات طنزآمیز خواندنی نیز «فرهنگ جبهه» (شوخی‌طبعی‌ها) و «پاتک تدارکاتی» جالب توجه هستند.

در عرصه داستان دفاع مقدس نیز نویسندگانی با توانمندی طنز نویسی به مرور شناخته و پرورده شده‌اند که موجد آثار جالبی نیز بوده‌اند. در این میان، می‌توان به «داوود امیریان»، با آثاری همچون: «رفاقت به سبک تانک»، «ایرج خسته است» و «فرزندان ایرانیم» و همچنین «اکبر صحرايي»، با آثاری همچون: «آنا هنوز می‌خندد»، «خمپاره خواب آلود» و «آمبولانس شتری» اشاره کرد. نکته قابل توجه، این است که این داستان‌ها، مستقیم یا غیر مستقیم، برگرفته از خاطرات مکتوب طنزآمیز دفاع مقدس هستند.

در این مقاله، علاوه بر کتاب‌های یاد شده و سایر آثار اختصاص یافته به خاطرات طنزآمیز، از منابع غیر طنز نیز که حاوی خاطرات طنز آمیزی بوده‌اند، در حد امکان استفاده شده است.

۵- مضامین و دستمایه‌های طنز در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس

پس از پی‌گیری و بررسی خاطرات طنزآمیز، هم در مجموعه خاطرات اختصاص یافته به موضوع طنز و هم حتی‌المقدور در سایر منابع، مضامین مختلف و متفاوتی یافت شد که دستمایه و آماج طنزنویسی قرار گرفته‌اند. شایان ذکر است که خاطرات طنز آمیز دوران اسارت رزمندگان ایرانی، از چنان تنوع و فراوانی برخوردار است که بررسی آنها مجال دیگری می‌طلبد. به همین سبب، در این مقاله به دسته‌بندی مضامین خاطرات جبهه و جنگ می‌پردازیم و فرصتی دیگر را به جهت خاطرات درخشان این دوره ارزشمند، اختصاص خواهیم داد.

۶- طنز در خاطرات جبهه و جنگ

نویسندگان در طنز به کار رفته در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس، مضامین و موضوعات متنوعی را با اهداف مختلف، طرح و پردازش نموده‌اند که می‌توان به این صورت و تحت عناوین زیر دسته‌بندی کرد: حفظ و افزایش روحیه، امکانات زندگی (غذا، تدارکات، خواب و بهداشت)، اختلاف زبان، اعزاز، اخلاق و اعتقادات، خانواده، دست انداختن، سوء تفاهم و ترس. گفتنی است در مجموعه «فرهنگ جبهه» (سه جلد مربوط به شوخ طبعی‌ها)، دسته‌بندی اولیه‌ای در خصوص خاطرات صورت گرفته اما این دسته‌بندی بیشتر برای فهرست بندی و دسترسی راحت‌تر انجام شده است و الگوی علمی و مشخصی را دنبال نمی‌کند.

در ادامه با ذکر نمونه یا نمونه‌هایی از خاطرات طنز آمیز از منابع مختلف، به بررسی این مضامین خواهیم پرداخت. ضمن اینکه اشاره‌ای نیز به شگردهای طنز آفرینی که در این نمونه‌ها به کار رفته است، می‌شود.

۶-۱- افزایش روحیه

بخش عمده‌ای از شوخ طبعی‌ها و برخوردهای طنز آمیز، با هدف ایجاد نشاط و سرزندگی و بالطبع، افزایش روحیه، ایجاد و یا نقل شده‌اند. با توجه به اهمیت روحیه در میدان نبرد و مقاومت و پایداری، این دسته از موقعیت‌ها و مطالب برآمده از آنها کمتر به وجه انتقادی و گزنده‌طنز نظر دارند و صرفاً خنده‌ناکی و نشاط آفرینی را دستمایه خود می‌سازند. فضای حاکم بر جنگ که توأم با قتل و خونریزی و از دست دادن هم‌زمان است، در صورت پایین آمدن روحیه نبرد و مقاومت، عرصه و محیط بسیار دشوار و غیرقابل تحملی خواهد بود. آنچه مبارزان و حاضران در جبهه‌ها را می‌تواند پایا نگاه دارد، علاوه بر اعتقاد عمیق دینی و انگیزه‌های دفاع از کیان و خاک وطن، همانا روحیه زندگی و نشاطی است که غالباً در شوخ طبعی‌های رزمندگان بروز و نمود می‌یابد. این مهم را در سخنان آنانی که به واسطه توانایی و اراده، خواسته و ناخواسته، این وظیفه را می‌پذیرفتند و در شوخ طبعی نامی می‌یافتند، کم و بیش می‌توان یافت.

«واقعاً در عملیات اگر کسی بچه‌ها رو می‌خنداند و روحیه می‌داد، کار بسیار بزرگ و با ارزشی انجام می‌داد.» (پرنیان، ۱۳۸۴، ۶۴)

کار روحیه دادن به دیگر رزمندگان، برای فرد شوخ طبع، همیشه هم آسان و لذت بخش نبوده و در موارد بسیاری، رفتاری به خلاف احساس واقعی را طلب می‌نموده و نیاز به نوعی از خود گذشتگی داشته و در مواردی، نیت و اراده قلبی و قلبی در کار بوده است.

«به خاطر بچه‌ها، خودم را کوچک می‌کردم تا آنها بخندند و روحیه بگیرند. کوچک شدن در برابر اولیای خاص خدا، از بزرگترین افتخارات من است.» (همان: ۶۲)

«گاهی برای خنداندن بچه‌ها و نگهداشتن روحیه آنها، دست به کارهای خنده دار می‌زدم. از خدا خواسته بودم که در این عملیات، روحیه خوبی به خودم و دیگران بدهد و خداوند هم، چنین لطفی کرد.» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۲۶۵)

با این وصف، گاهی شرایط بسیار خاصی به وجود می‌آمده است. شرایطی که فرد ناگزیر از شوخ طبعی است، علی‌رغم اینکه خود، دستخوش احساس نگرانی و پریشانی بسیار شدیدی است.

از آنجا که در خاطره نویسی، با استناد و واقع‌گرا بودن نوشته مواجه هستیم، بخش عمده‌ای از شوخ طبعی‌های مندرج در خاطره نوشته‌ها، برآمده از موقعیت آفرینی‌های واقعی در صحنه‌های مورد وصف است و نه تخیل و طنز آفرینی نویسنده در لحظه نوشتن آنها. یکی از نمونه‌های درخشان با موضوع روحیه بخشی را در کتاب جنگ دوست داشتی می‌یابیم:

«هر تکه از بدن رحیم، جایی پرت شده بود. یک پایش این طرف کانال، نصف بدنش آن طرف کانال و انگشت‌هایش، هر کدام گوشه‌ای... داخل کانال نشستم و گریه کردم. محمود گفت: اگر بچه‌ها ازت پرسیدند، یه جوروی جوابشان را بده. اگر بفهمند، حالشان گرفته می‌شود! با دست‌های خاکی، اشک‌هایم را پاک کردم تا بچه‌ها نفهمند گریه کردم. به اولین سنگر که رسیدم، بچه‌ها پرسیدند: حقیقت داشت؟ مثل دیوانه‌ها زدم زیر خنده و گفتم: نه بابا، فقط ترکش مورد دار خورده! بچه‌ها زدند زیر خنده و گفتند: خدا را شکر، ما گفتیم رحیم شهید شد! برای اینکه بچه‌ها به گفته‌هایم شک نکنند، زدم زیر آواز اما چه آوازی؟ دلم داشت از غصه می‌ترکید. باید وانمود می‌کردم رحیم زنده است.» (همان: ۳۴۰)

از زبان صاحب همین خاطره، در کتاب «یادنگاران»، می‌شنویم که حتی برای شوخ طبعی‌های خود در فضای جبهه، به دنبال مجوز هم بوده و دغدغه افتادن به گناه نیز داشته، به حدی که از فرماندهان و روحانی حاضر در جبهه برای انجام شوخ طبعی‌هایش اجازه می‌گرفته است.

«... برادر فاضل می گفت: هر چه می توانی بگو؛ هر چه که به بچه ها روحیه بدهد و من انواع اقسام لباس ها را تن می کردم و با حالت مسخره ای می رقصیدم، در حالی که از رقص متفر بودم. حاج آقا پروازی با ما بود. از او پرسیدم: حاج آقا اشکالی ندارد؟ گفت: فعلاً نه، بگذار بچه ها روحیه بگیرند.» (پرنیان، ۱۳۸۴: ۶۲)

«واقعاً در آن هوای طاقت فرسای جنوب، اگر همین شوخی ها هم نبود، بچه ها می پوسیدند.» (همان، ۶۵)

۶-۲- امکانات زندگی در جبهه

از جمله مواردی که به میزان نسبتاً زیادی موضوع شوخ طبعی های رزمندگان قرار می گرفته و در خاطرات طنز آمیز دفاع مقدس نمود داشته، امکانات اولیه زندگی بوده است. این امکانات و نیازها را می توان به ترتیب: غذا، خواب و نظافت و شستشو دانست.

الف) غذا

نمونه خاطره های بسیاری درباره غذا موجود است. در اینجا به دو نمونه از کتاب چشم های خردلی اشاره می کنیم:

«... یک راست رفتم توی اتاقی که مسئولین تدارکات تیپ بودند. بی سلام و بی - علیک شروع کردم که: بعد یک ماه آزرگار، غذای گرم آورده این ارواح بی بی تون! این چه وضعشه؟ مگه ما آدم نیستیم که طناب می ندازین تو غذا؟ خب، آشپز ناشی نگیرید! ... پیشانی ام را بوسید و گفت: حالا بیا ناهار بخور، یه کمی اعصابت راحت بشه. گفتم: شما هم انگار حالتان خوب نیست ها، من از دست همین غذا عصبانی ام!» (طیبی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

«بعد از چند روز گرسنگی... دستم را روی لبه عقب توپوتا گذاشتم و چانه را روی دست. کمی عدس پلوی نیم خورده، با مقداری پوست نارنگی و لیموشیرین که اضافی غذای تبلیغاتی ها بود، توی دیگ می درخشید! دهانم آب افتاد... پرسیدم: غذا از کجا گرفته اید؟ گفتند: کو غذا؟ با چشم و سر به داخل دیگ اشاره کردم. گفتند: این که غذای دیروز است، سه نفر از بچه ها نبودند، اضاف آمد. گفتم اجازه بدید دیگ رو بیرم توی آشپزخونه ارتش بشورم! شاید همونجا غذای گرم هم گرفتیم. گفت: نه بابا! راضی به زحمت نیستیم. گفتم: چه زحمتی! و

پریدم بالا. دیگ را با عجله از زیر چند تا چوب پرچم در آوردم. یک کارتون نصفه نان بلوری ریز ریز هم کنار دیگ بود. نان بلوری را دیگر نمی دانستم با چه نقشه‌ای باید بیرم. دیگ را آزاد کردم و با احترام و آداب خاصی در بغل گرفتم، گویی دوست عزیزی را بعد از سال‌ها دیده باشم. موقع پایین آمدن، پام لبه ماشین لیز خورد و طوری روی زمین پهن شدم که ستاره از چشمم پرید. اصلاً به خودم توجهی نکردم. فوری به دیگ نگاه کردم. از گرسنگی خودم گذشته، پیش جمع دوازده نفره مان نباید کم می آوردم. بالأخره قول داده بودم. دیگ یله شده بود و مقداری از عدس پلو و پوست میوه ریخته بود روی زمین. تند تند، غذاها را با دست می ریختم توی دیگ... تا دانه آخر عدس و برنج را ریختم توی دیگ و سریع آمدم به همان جمع دوازده نفره گرسنه مان. یکی یکی و به نوبت، دست می کردیم داخل و لقمه برمی داشتیم. دایره‌ای با دوازده نقطه با لقمه برداشتن هر نقطه، نقطه منتظر بعدی، اندازه غذا را انگار اندازه می گرفت که زیاد بر نداشته باشد. به هر نقطه، سه لقمه رسید.» (همان: ۲۴۱)

در این دو نمونه که از یک منبع نقل شده‌اند، موضوع غذا دستمایه قرار گرفته است. خاطره اول، کیفیت غذا را مورد بحث قرار داده است اما در نمونه دوم که با شرح و بسط بیشتری همراه است، با یک موقعیت خاص مواجهیم که جنبه طنز آمیز بیشتری نیز به خود گرفته است. در اینجا از موقعیت به وجود آمده، به خوبی استفاده شده که نویسنده با دامن زدن به آن، تصور شوخ طبعانه مخاطب را مخاطب می سازد و با عبارت پردازی و ارائه توصیفات بجا در تار و پود خاطره، دست به خلق فضایی مؤثر می زند. تشبیه دیگ به یک دوست عزیز و توصیف دوازده رزمنده که در حال غذا خوردن هستند، به صورت دایره‌ای با مرکزیت دیگ غذا، از این دست آرایه‌هاست که به اثرگذاری این طنز موقعیت کمک کرده است.

در نمونه‌ای از کتاب جنگ دوست داشتی، به طنز مبتنی بر عبارتی بر می خوریم که از صنعت جناس برای خلق آن استفاده شده است.

«بعد از تقسیم کله پاچه بین دسته‌ها، سفره را پهن کردیم. آن روز، شش عدد کله برای خودمان برداشته بودیم. عجب عدالتی داشتم من! خدا هم کاری کرد که از دماغمان بیرون بزنند. کله پاچه خوردن همان و کله پا شدن همان!» (تاجیک: ۳۵۵)

در این خاطره نیز موضوع طنز غذاست اما شگرد به کار رفته، طنز عبارتی است که با استفاده از جناس ناقص بین دو عبارت «کله پاچه» و «کله پا» ایجاد شده است.

ب) خواب

در کشاکش میدان جنگ، گاه رزمندگان ناچار می‌شدند از احتیاجات اولیه جسمی خود چشم پوشی کنند. یکی از این احتیاجات ضروری، نیاز به خواب بوده است. به همین مناسبت، خاطرات طنز آمیز جالبی را می‌یابیم که موضوع خواب در آنان جلوه گر شده است. کم‌خوابی یا خواب سنگین، توان ایجاد موقعیت‌های طنز آمیز خوبی را دارد. به یک نمونه از این موقعیت‌ها نگاه می‌کنیم:

«...توی یکی از شبها، تونسستن یکی از پل‌های خیبری ما رو که طول و عرض و زیادی نداشت، بدزدن و بپرن. حقیقتش، من شنیده بودم باد آورده رو باد می‌بره ولی نشنیده بودم که باد آورده رو باد بر می‌گردونه! صبح زود، وقتی اومدم کنار رودخانه، یکهو چشمم افتاد به همون پل خیبری، وسط آب شناور بود و داشت می‌آمد طرف ما! دقت که کردم، دیدم یکی هم روی اون خوابیده. بیشتر به عراقیا شبیه بود! سریع دو سه تا سکان چی و چند نفر دیگه رو صدا زدم. گفتم برین زود با همون یارو که روش خوابیده، بیارینش اینجا. با چند تا قایق رفتند و زود برگشتند. حدسم درست بود؛ اونی که روی پل بود، عراقی بود.

بچه‌ها می‌گفتند: بیچاره خواب بود، چشم‌هاش رو که باز کرد و ما رو دید، فکر کرد هنوز خوابه و کابوس می‌بینه! ته توی قضیه رو که در آوردیم، فهمیدیم دیشب با یه عراقی دیگه، روی همون پل نگهبانی می‌داده. دست بر قضا، هر دو نفر خوابشون می‌بره. معلوم نیست چطوری می‌شه که پل از جاش در میاد. اون وقت از یک طرف باد و از طرف دیگه هم جریان آب، دست به دست هم می‌دن

و اونا رو می‌آرن طرف مواضع ما. یکی از اونا، وسط راه انگار به خاطر غلت و واغلتای ناشی از یه خواب سنگین، می‌افته توی رودخونه. حال این مادر مرده دیگه چرا بیدار نمی‌شه، خدا می‌دونه. حتماً توی گهواره بادی و آبی، خوابای شیرین و رؤیایی می‌دیده! وقتی اسیر عراقی را تخلیه‌ی اطلاعاتی کردیم، معلوم شد دشمن یک عملیات کاملاً حساب شده را برنامه ریزی کرده بود. نیروها را تقویت کردیم. سه روز بعد، بنا بود حمله کنند که در کمال تعجب، دیدیم سر وقت حمله کردند! بعضی‌ها به اسیر عراقی می‌گفتند: اسیر آبی و بعضی هم می‌گفتند: اسیر بادی!» (عاکف: ۱۳۸۷: ۱۰۵)

در این خاطره که با عنوان اسیر آبی، در کتاب «جای خالی خاکریز» آمده، موقعیت طنزآمیز خاصی پدید آمده که ناشی از خواب آلودگی سرباز عراقی است. این موقعیت، توأم با اتفاق دیگری، شرایط ویژه‌ای را رقم زده است. این یکی از نمونه‌های موفق طنز موقعیت است چرا که بیان آن، مستلزم شرح موقعیت است و اتفاق کلامی طنزآمیزی در آن دیده نمی‌شود مگر در نامگذاری اسیر مورد بحث که در پایان خاطره و بر اساس موقعیت ویژه پیش آمده، لحاظ شده است.

این موضوع، در کنار عادات مختلف رزمندگان در هنگام خواب، برآشفتن، و حتی پُرخوابی، در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس مطرح بوده است.

ج) بهداشت و شستشو

از دیگر نیازهای اولیه که در جبهه‌ها و به خاطر شرایط آنجا، موضوع بعضی از خاطره نوشته‌ها قرار گرفته، شستشو و بهداشت است. این امر وقتی مهم‌تر می‌نماید که این نیازها بر اساس اعتقادات دینی رزمندگان، و جوب نیز داشته باشد. مثال زیر موضوع را روشن‌تر می‌کند:

«فردا صبح، تعدادی از بچه‌ها را دیدم که وسایل حمام برداشته بودند و داشتند از خاکریز کنار چادر ما بالا می‌رفتند. دست بر قضا، شب گذشته شیطان با گارد آهنین، به چادر بچه‌ها حمله کرده و تعدادی از آنان را روغنی کرده بود!... پشت خاکریز بلوایی بود. بچه‌ها آب روی اجاق گذاشته بودند و با چوب و

گونی، حمام درست کرده بودند. به نوبت غسل می‌کردند. بعضی هم که خجالت می‌کشیدند و می‌خواستند کارشان لو نرود، می‌گفتند: «داریم غسل شهادت می‌کنیم اما پیش قاضی و ملّی بازی؟!» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۰۹)

در خاطرهٔ اخیر، علاوه بر موقعیت به وجود آمده و توجیه آن، استفاده از کنایهٔ «حملهٔ شیطان با گارد آهنین» و ضرب المثل «پیش قاضی و ملّی بازی» نیز به عنوان صنایع ادبی، در طنز آمیزی آن بی‌تأثیر نیست.

۳-۶- تدارکات

واحد تدارکات در روزهای دفاع، وظیفهٔ نگهداری و توزیع مایحتاج رزمندگان را عهده‌دار بود و این امر باعث می‌شد با توجه به وجود اقلام مختلف، به ویژه خوراکی‌های نسبتاً متنوع در این واحد، زمینهٔ طنز مناسبی فراهم آید و در خاطره نوشته‌ها نیز انعکاس یابد.

عنوان «پاتک تدارکاتی» که مجموعه‌ای خواندنی است از خاطرات طنزآمیز دفاع مقدس، بر اساس خاطره‌ای در همین باره انتخاب شده است.

«...چند هفته‌ای، با قندها خوش بودیم اما چه فایده؟! وقتی تدارکاتچی‌ها فهمیدند که چه کلاهی سرشان رفته است، دیگر نزدیک ما نمی‌آمدند. ماشین را یک کیلومتری پایگاه متوقف می‌کردند، سهمیهٔ ما را روی زمین می‌گذاشتند و صدا می‌زدند که برویم و برداریم. تا ما می‌خواستیم برسیم به آن نقطه، آنها کیلومترها دور شده بودند!» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۸)

آنچه واضح است، در این نمونه خاطره، با یک موقعیت طنزآمیز مواجهیم. یکی از راه‌های تشخیص طنز موقعیت از عبارت، همین موضوع است. به این معنا که یک طنز موقعیت را می‌توان به صورت صامت نیز متصور شد زیرا زبان و عبارات، در شکل‌گیری نکتهٔ طنزآمیز آن نقش اساسی بازی نمی‌کنند. اما اصل و اساس شکل‌گیری طنز عبارت، بازی‌های زبانی است.

موضوع تدارکات، بعدها در داستان‌های طنزآمیز دفاع مقدس نیز دستمایهٔ نویسندگان قرار گرفته است. در مجموعه داستان‌های «ایرج خسته است» و «رفاقت به سبک تانک»، از داوود امیریان و همچنین «خیمه‌آر خواب آلود» و «آنا هنوز می‌خندد»، از اکبر صحرای می‌توان این موضوع را نیز به خوبی دنبال کرد.

۶-۴- اختلاف زبان

زبان رسمی متفاوت طرفین در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، باعث می‌شد حوادث و قضایای خاصی به وجود آید. این موقعیت‌ها، گاهی در مواجهه مستقیم رزمندگان فارسی زبان ایرانی با سربازان عرب زبان عراقی پیش می‌آمد؛ گاهی به هنگام بازجویی و گاهی با متعلقات سرزمین دشمن.

موضوع اختلاف زبان در مواجهه با اسیران عراقی و بازجویی از آنان نیز موقعیت‌های جالبی را فراهم کرده است. در مجموعه طنز لبخندهای ماندگار، به خاطره‌ای از این دست به این صورت بر می‌خوریم:

«اسیر عراقی را قرار بود بازجویی کنند و کسی عربی نمی‌دانست و پیچیده بود که من، مثل بلبل، عربی حرف می‌زنم! ... توی سنگر، یک سرهنگ ارتشی بود و آن اسیر عراقی. روبرویش نشستیم و شک داشتم ... قرآن را که دیدم، گفتم: یا اخی! اذا الشمس کورت و ... عراقی گفت: شی گول؟! گفتم: اینها عربی‌شان با عربی ما، تومنی ۳ شاهی تفاوت دارد. زبان بسته نمی‌فهمد، من چه می‌گویم. فرمانده گفت: بله بله متوجه شدم! شما می‌توانید تشریف ببرید!» (کاج، ۱۳۸۴: ۴۹)

همین موضوع اختلاف زبان، در شرایطی که رزمندگان در خاک دشمن حاضر می‌شدند، حالتی خاص ایجاد می‌کرده و موقعیت متفاوت‌تری را پدید می‌آورده است.

«بچه‌ها پرسیدند: چیه؟ چرا می‌خندی؟ گفتم: یک سگ بیرون است که فارسی حالی اش نمی‌شود! گفتند چرا چرت و پرت می‌گویی؟ مگر می‌شود؟ گفتم: باور کنید! هر چه گفتم چخه، حالی اش نشد. گفتم شاید تو عراق، باید عربی گفت چخه. بعد گفتم: الچخه! فرار کرد و رفت آن طرف‌تر و با صدای بلند گفت: الهاپ، الهاپ!» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۳۰۱)

البته زبان عربی، به عنوان زبان اسلام، به صورت خاصی در میان رزمندگان رواج داشت و در قالب آیات قرآن، دعاها و جملات معروف مورد استفاده نیز قرار گرفت. از همین رو، ظرفیت مناسبی را برای طنزهای عبارتی فراهم می‌نموده. از این نمونه، می‌توان به مواردی اشاره کرد:

«فریاد زدم: ایها العراقیون! عجلوا بالتوبه قبل الموت!» (همان: ۳۳۷)

همین موضوع، برای رزمندگان ما که به زبان عربی مسلط بودند نیز شرایط ویژه‌ای را ایجاد می‌کرده است. به خصوص رزمندگانی که برای انجام عملیات شناسایی، گاه از نزدیک با نیروهای دشمن مواجه می‌شدند و همین آشنایی به زبان عربی، آنها را نجات می‌داده است و حتی فراتر از آن:

«قبل از عملیات کرخه نور، فردی به نام محمد چریک که عرب زبان بود، کار شناسایی هم انجام می‌داد. هوا که تاریک می‌شد، موتور را سوار می‌شد، می‌رفت داخل خط عراقی‌ها و اغلب شام را با آنها می‌خورد و نزدیک صبح، پنیر، کره و کنسرو و ... از سنگر عراقی‌ها می‌آورد و تحویل بچه‌ها می‌داد.» (سیف‌الدینی، ۱۳۸۷: ۳۴)

عکس این موضوع نیز صادق بوده است. به این معنی که در بین نیروهای عراقی نیز بودند کسانی که به زبان فارسی آشنا و گاه مسلط بودند. بعضی از این نیروهای عراقی، ایرانیانی بودند که در جبهه دشمن حضور داشتند و به منافقین معروف بودند. حضور منافقین در بین نیروهای ایرانی، موقعیت‌های خاصی را پدید می‌آورده است. در بخشی از کتاب «ایرج خسته»، است اثر داستانی و طنز داوود امیریان، این موضوع دستمایه قرار گرفته و گوشه‌ای از خطر حضور این افراد، به زبان طنز آمیز بیان شده است.» (امیریان، ۱۳۷۳: ۳۸)

۶-۵- اعزام

نیروهای مردمی که در دفاع مقدس نقش اساسی داشتند، از میان قشرهای مختلف و با سنین متفاوت در جبهه‌های دفاع حاضر می‌شدند. این تفاوت در سن و خاستگاه این رزمندگان، فضایی جالب را در جبهه‌های ایران فراهم ساخته بود. در این میان، کار به جایی کشیده بود که نیروهای بسیار جوان نیز متقاضی حضور در جبهه‌ها بودند. حضور ۹۲ شهید از دانش آموزان یک دبیرستان عشایری (شهید بهشتی شیراز) که در کتاب «مهاجران ملکوت» منعکس شده، این تب و تاب را تا حدی نشان می‌دهد.

اعزام این جوانان و نوجوانان و اصرار آنان، علی‌رغم مخالفت‌ها و تلاش آنان برای گرفتن اجازه اعزام از خانواده و مراکز اعزام که به لطایف الحیل

صورت می‌گرفت، از موضوعات مهیج و جالب خاطرات دفاع مقدس بوده و هست. این امر در خاطرات و به میزان قابل توجهی در داستان‌های طنزآمیز دفاع مقدس، انعکاس داشته است. در داستان‌هایی مثل: فرزندان ایرانیم (داوود امیریان)، شمشاد و آرزوی چهارم (اکبر صحرایی) و همچنین در کتاب‌هایی که از مجموعه خاطرات یک رزمنده گرد آمده است، موضوع اعزام، به ویژه وقتی رزمنده در آن زمان شرایط سنی خاصی داشته است، بازتاب بیشتری دارد. مجموعه خاطرات سعید تاجیک (جنگ دوست داشتی) و همچنین خاطرات اسماعیل جمالی (چشم‌های خردلی)، در این باره نیز خالی از مطلب نیستند. در جنگ دوست داشتی می‌خوانیم:

«آتش جنگ روز به روز شعله‌ور می‌شد. عشق به جبهه، داشت مرا می‌کشت. به هر دری زدم تا جبهه بروم ولی بی فایده بود. صورتم مثل صورت آقا بزرگ جنگیز مغول، صاف صاف بود؛ دریغ از یک تار مو! ... روزها به باشگاه ورزش محل می‌رفتم و بارفیکس می‌زدم تا قدم بلند شود و بهانه‌ای به دست بچه‌های اعزام نیروی سپاه ندهم. قد من روز به روز بلندتر می‌شد ولی مشکل اصلی نداشتن ریش بود! ... روی پنجه پاهایم بلند شدم. کسی که برگ ثبت نام می‌داد، از کلکم بو برد و گفت: قلب ممنوع! سپس دست، روی سرم گذاشت و با خنده گفت: پاهایت را بلند نکن و درست بایست. من که باز هم رو دست خورده بودم، پکر و دماغ از مقر سپاه بیرون آمدم.» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۰ و ۹)

این قضایا، فضای دفاتر ثبت نام و اعزام نیرو را برای داوطلبان جوان به محلی ترسناک و هیجان‌انگیز تبدیل می‌کرده است.

وجود چنین شور و شوقی در بین جوانان برای حضور در جبهه، بسیار جالب و از چند جهت قابل بررسی است. این شوق به حدی بوده که شرایط را برای مأموران اعزام به جبهه نیز دشوار می‌ساخته است. در نمونه خاطره زیر، موقعیتی این چنینی وصف شده است.

«... آنها را تهدید کردم که اگر مرا اعزام نکنید، خودم را می‌کشم اما آنها باز هم گفتند: نه! در حالی که خیلی عصبانی بودم و نمی‌فهمیدم که چه کار می‌کنم،

از ساختمان سپاه بیرون آمدم و به طرف خیابان دویدم... صدای مهیب ترمز در خیابان پیچید. چیزی نمانده بود خسرال دنیا و الآخره بشوم. یکی از بچه‌های سپاه که این صحنه را دید، به سرعت به طرفم دوید و مرا از خیابان دور کرد. بقیه که این صحنه را دیدند، حساب کار خود را کردند و همین موضوع باعث شد، با درخواست من موافقت کنند؛ اگر چه اینها همه اتفاقی بود!» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۵)

۶-۶- اخلاق و اعتقادات

فضای حاکم بر جبهه، توأم با معنویت و اعتقاد عمیق اسلامی بوده است. به همین اعتبار، رعایت اصول اخلاقی و دینی، بسیار مورد توجه رزمندگان، و در همه رده‌های فرماندهی بوده است و در کنار زمختی و نظم و سخت‌گیری نظامی که لازمه جبهه و جنگ است، رعایت شئون و اخلاق دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. این موضوع در خاطرات متعددی منعکس شده و در ارتباط با دشمن نیز نمود بیشتری یافته است که در فصل اسارت، پررنگ‌تر به آن پرداخته می‌شود. در اینجا، دو نمونه از خاطره نوشته‌های طنز را که مضمون اخلاقی و اعتقادی دارند، می‌خوانیم.

«... یکی از بچه‌ها، وسط قنوت، با صدای بلند در حالی که ناله می‌کرد، گفت: ای...خ...د...ا. بعد از نماز، همه برگشتند تا صاحب صدا را شناسایی کنند. یادم می‌آید تا مدت‌ها در مقرر، او را «ای خدا» صدا می‌کردند. بیچاره یک روز از کوره در رفت و گفت: بابا با خدا بودیم، با شما که نبودیم. ولمون کنید!» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۸۰)

«... آدم عجیب و غریبی بود. دست به غیبتش عالی بود. دائم هم ورد زبانش بود که: الغیبتُ عجب کیفی دارد! غیبت‌ها را دسته بندی کرده بود؛ جیم شدن از صبحگاه، رد شدن از لای سیم خاردار پادگان و رفتن به شهر، و از همه بدتر، پشت سر این و آن حرف زدن! جالب بود که قانون مجازات غیبت کننده را هم خودش وضع کرد و گفت: هر کس غیبت نوع سوم بکند و پشت سر دیگران حرف بزند، هر کس غیبتش را می‌شنوه، باید بهش پس گردنی بزند. و بعد با همه دست داد که دیگر غیبت نکند. هنوز دستش در دست یکی از بچه‌ها بود که گفت: رضا هم تبلی را به اوج خودش رسونده، یک ساعته رفته چایی بیاره...»

خوب، خودش این‌طور خواسته بود و باید مجازات می‌شد. وقتی فهمیدم مفقودالثر شده، می‌گفتم: کاش امروز بود و تو سرم می‌زد تا این همه غیبت نکنم!» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۷۵)

۶-۷- خانواده

فضای دفاع مقدس، بعد از گذر از مراحل اولیه حمله دشمن و فضای وحشت توأم با حماسه، رفته رفته محل و نوع جدیدی از زندگی را رقم زد که از ویژگی‌های آن، دوری رزمندگان از خانواده‌های شان بود.

بافت بسیار متنوع جبهه‌ها از نظر سن و سال، شرایط خاصی را به وجود آورده بود که می‌توانست دستمایه شوخی‌ها و طنزهایی قرار گیرد که بعضی از آنها در خاطره نوشته‌ها منعکس شده است.

در کتاب «جنگ دوست داشتی» که خاطرات یک رزمنده بسیجی است، فصل‌های کتاب اغلب به مرخصی و دیدار با خانواده ختم می‌شوند و بسیار کوتاه اما جالب، نظر و حالت پدر و مادر ترسیم می‌شود.

«طبق معمول، مادرم تا خبردار شد، به طرفم دوید ولی پدرم گککش هم نمی‌گزید! چون با رفتن من به جبهه مخالف بود اما باید می‌ساخت. جنگ بود دیگر!» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۳۸۹)

رابطه مادر و فرزندان جوان، به ویژه بسیجیان، جلوه‌هایی درخشان و فراموش ناشدنی از شکوه و عظمت ایشار آنان به جای گذاشته که انعکاس گوشه‌هایی از آن در خاطره نوشته‌های دفاع مقدس، گرچه گویای همه آنها نیست، غنیمت است. در این میان، گاهی زبان طنز نمی‌تواند خنده‌ای ایجاد کند بلکه تنها لبخندی بسیار گذرا را که به زودی به بهت تبدیل می‌شود، به چهره مخاطب می‌آورد؛ بهت و حیرت از سعه صدر ناشی از ایمان مادران وطن اسلامی‌مان. این نمونه خاطره، از زبان یک مادر روایت شده است:

«سر سپیده دم بود که دیدم کسی کلید به در انداخت و آهسته وارد شد. خوب دقت کردم، دیدم احمد است که با سر و چشم مجروح، پاورچین پاورچین خود را به اتاقش می‌رساند. دستگیره اتاق را که گرفت، گفتم: «انشالله خیره، چی

شده؟ این چه سرو وضعیه؟» جا خورد. کمی مکث کرد و گفت: «هیچی نیست مادر، پشه رفته بود تو چشمم، درش آوردن.» از جا بلند شدم و همراه او به اتاق رفتم. لامپ را که روشن کردم، دیدم ترکش‌ها برای سرش جای سالم نگذاشته‌اند. یکی از ترکش‌ها هم به چشمش خورده بود. اشک در چشمانم جمع شد. با این وجود، خودم را کنترل کردم و گفتم: خدا این پشه‌ها را لعنت کند، عجب بلایی سرت آوردن، یادت باشه مادر از این به بعد با خودت پشه‌بند ببری!» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۴۳)

درد ورنجی که در تار و پود وجود هر مادری، با دیدن زخم‌های چهره فرزند جوانش جوانه می‌زند، بر کسی پوشیده نیست اما خود او، آن را با جامه‌ای از طنز و شوخ طبعی می‌پوشاند و بدین سان، عمق احساس خود را با زبانی خوش می‌نماید.

انعکاس رابطه رزمندگان با اعضای خانواده، در خاطرات دفاع مقدس بسیار گسترده است و در شکل‌های مختلفی نیز بروز و نمود یافته است. رابطه پدر و مادران چشم انتظار با جوانان رزمنده، همسران آنان و فرزندان که پرسشگرانه وقایع را دنبال می‌کردند، جای بررسی بسیار دارد. اما آنچه ما در این تحقیق در پی آن هستیم، خاطره نوشته‌های طنز آمیز است و از این روی، نمونه زیر را با عنوان «برای بابایم گریه کنید» که طنزی گزنده و انتقادی در خود دارد، به نقل از فرهنگ جبهه می‌خوانیم.

«...یک بار، یکی از جنازه‌ها توجهمان را جلب کرد و حساس شدیم کاغذی را که روی آن با خط درشت نوشته بود «وصیت نامه» بخوانیم، بینیم امثال این بچه‌ها که تازه بالغ شده و از مال دنیا هم چیزی ندارند، بازماندگان‌شان را به چه اموری سفارش می‌کنند. کاغذ را که باز کردیم، نمی‌دانستیم بالای سر شهید بخندیم یا گریه کنیم. نوشته بود: برای من گریه نکنید، برای بابایم گریه کنید که می‌خواهد خرج کفن و دفن مرا بدهد و برام شب هفت و چهلم بگیرد. بینوا هرچی یک عمر جمع کرده، باید بدهد مردم بخورند!» (فهیمی، ۱۳۸۲: ۶۶)

استفاده از موقعیت بسیار خاص شهادت و استفاده از ظرفیت وصیت‌نامه برای انجام یک نقد اخلاقی، آن هم در رابطه با خانواده‌اش، هنر این شهید جوان و خوش ذوق بوده است.

۶-۸- دست انداختن

منظور، موقعیت‌هایی است که یک رزمنده یا جمعی از آنها برای دست انداختن دشمن یا هم‌رزمانشان، طراحی و اجرا می‌کردند. این دسته از موقعیت‌ها به صورت غافلگیرانه و بر اساس شناخت عادت‌های رفتاری طرف مقابل، پیش‌بینی و اجرا شده است. گاهی این به اصطلاح پاپوش‌ها برای هم‌زمان و دوستان، طراحی و اجرا شده است و گاهی برای دشمن. ابتدا نمونه‌ای از موقعیت آفرینی‌ها، برای هم‌زمان را می‌خوانیم:

«حاج حسن عادت داشت از شهدایی که پلاک و مشخصات نداشتند، سؤال می‌کرد که جان من بگو اسم و فامیلت چیست؟! ... محسن بعد از عملیات خرمشهر، لباس خونی شهیدی را پوشید و قدری خاک به چهره پاشید و خفت... حاج حسن پرسید: جان من خودت بگو اسم و فامیلت چیست؟ و دست کشید به ریش محسن. محسن بلند شد و...» (کاج، ۱۳۸۴: ۵۸)

حال، اینکه واکنش حاج حسن بعد از این ماجرا چیست، همان پرسشی است که هم‌زمانش به دنبال پاسخ آن، این موقعیت را ایجاد کرده‌اند!

اگر صداقت و بی‌تعارف‌گویی را از ویژگی‌ها و بلکه لوازم طنز و ادب شوخ طبعانه بدانیم، در مواردی با واقعیاتی روبرو می‌شویم که شاید به گونه‌های دیگر، کمتر مطرح شده‌اند و خاطرات طنز آمیز مجاللی می‌دهند که این واقعیات رخ بنمایند. جالب‌تر این است که گاهی هم عکس این ماجرا صدق می‌کند؛ یعنی طرح بعضی رفتارها و خاطرات که کمتر گفته و منعکس شده‌اند، می‌تواند نشان‌دهنده صدق و بی‌تعارفی نویسنده‌اش هم باشد و میزان باور پذیری و طبعاً اثر گذاری اثر را افزایش دهد.

نمونه خاطره طنز آمیز دیگری را از فرهنگ جبهه، با همین موضوع، می‌خوانیم:

«... در خرمال که بودم، یکی از دوستانم در جنوب، برایم کادویی فرستاد که در نوع خود بی‌نظیر بود و چند بسته مجزا از هم، بسیار دقیق پیچیده شده و طمع برانگیز! همه جمع شدند. هر کدام، یکی از بسته‌ها را برداشتیم و باز کردیم. تصور می‌کنید چه یافتیم؟ بله، یک کیسه پوست سیب، یک کیسه پوست خیار سبز

و بسته دیگر پوست هندوانه! با فرض این که این هدایا را خانواده فرستاده باشند، از تعجب خشکمان زد اما یک نامه در میان این هدایا، تکلیف همه را روشن کرد. کار کسی بود از جنس خودمان! بسیجی ای از منطقه جنوب. در آن کاغذ، فقط یک جمله نوشته شده بود: به مناسبت سالروز تولد صدام! (فهیمی: ۱۳۸۰: ۱۳۹)

از این دست موقعیت‌ها که با تصمیم قلبی و گاهی با هماهنگی گروهی ایجاد می‌شده و نیروهای دشمن یا هم‌زمان را به عکس‌العمل وامی‌داشته است، می‌توان نمونه‌های بسیار دیگری در خاطره نوشته‌ها سراغ گرفت که مجال بیشتری می‌طلبد.

۶-۹- سوء تفاهم

شرایط جنگ، به‌ویژه در لحظات و موقعیت‌های بحرانی که فاصله مرگ و زندگی بسیار کم می‌شود، آبستن حوادثی است که گاهی فرصت تشخیص میزان درستی یا اهمیت اتفاق پیش آمده وجود ندارد و با مشخص شدن غیر جدی بودن آن پیشامد، طی لحظاتی هول و هراس جای خود را به موقعیتی توأم با شوخی و خنده می‌دهد.

واقعیت این است که در کارکرد لطیفه‌های ادبی نیز هر چند مخاطب از قبل احساس می‌کند که مقدمه و شرح موقعیت به شکلی غیر قابل پیش‌بینی خاتمه خواهد یافت، غافلگیر می‌شود و همین اصل، باعث شکل گرفتن لطیفه می‌گردد. چنانکه «سیمون کریچلی» در کتاب «در باب طنز» می‌گوید: «لطیفه، رشته توقعات معمول ما را از جهان تجربی می‌گسلد. می‌توان گفت که طنز، نتیجه گسستگی میان موجودیت معمول اشیاء و نحوه باز نمودن آنها در لطیفه یا میان توقع ما و واقعیت است. طنز از طریق ایجاد واقعیتی بدیع و تغییر شرایط ما، بر توقعات و انتظارات معمول ما خط بطلان می‌کشد.» (کریچلی، ۱۳۸۴: ۹)

در این بخش، به خلاف مواردی که از قبل برای غافلگیری فرد یا افرادی طراحی و اجرا می‌شدند، با مواردی مواجه هستیم که ناخواسته پدید آمده‌اند؛ مواردی که برآمده از شرایطاند و از این نظر متفاوت.

در این باره، سه نمونه کوتاه را از کتاب «لبخندهای ماندگار»، نقل و بررسی

می‌کنیم:

«احمد که ساقی چای بود، داشت خاطره طنزآمیزی تعریف می کرد که خمپاره آمد و همه جا تاریک شد. احمد را که شهادتین می گفت، به سنگر بهداری بُردیم. می گفت کمرم! امدادگر پیراهنش را پاره کرد اما خبری نبود... او چای داغ را خون پنداشته بود!» (کاج، ۱۳۸۴: ۴۵)

«با آفتابه می رفتم که زوزه خمپاره آمد... سه بار بر زمین خفتم و آفتابه خالی شد... اما بعداً دانستم که باد، در لوله آفتابه ایجاد زوزه کرده بود!» (همان: ۲۷)

«از این مهم تر، سال ۶۳ که همراه چند تن از برادران به مکه معظمه مشرف شده بودیم، با به صدا در آوردن سوت خمپاره، یکی از برادران نقش بر زمین شد!» (همان: ۳۴)

در این موقعیت ها با روشن شدن واقعیت، علاوه بر این که نبود خطر واقعی، خیال را آسوده می کند و ایجاد سبکی و راحتی خیال می نماید، اتفاق دیگری نیز می افتد که همانا تصویری است که در یک لحظه، نقش بر آب می شود و تصور برآمده از واقعیت، جای خود را به واقعیتی دیگر می دهد. این شرایط، باعث اندیشیدن به چرایی موضوع که در اینجا جنگ و خطر مرگ است، می شود و این دستاورد کمی نیست.

۶-۱۰- ترس

ترس، عکس العمل طبیعی انسان در شرایط خطرناک است و وجود ترس است که شجاعت را معنا دار می کند. عرصه جبهه ها، عرصه درگیری و مقاتله است و به این خاطر که خطر، همواره رزمندگان را تهدید می کند، ترس نیز کم یا زیاد در دل آنان امکان رخنه می یابد. میزان شجاعت هم به میزان ایمان و عقیده و اراده آنان بستگی دارد. البته باید گفت که رفته رفته، ترس به عنوان یک عکس العمل طبیعی، جای خود را به شجاعت می داد و اغلب رزمندگان، ضمن آشنایی با شرایط جنگ و دامنه دار شدن هیجان دفاع در مقابل دشمن و البته اعتقاد درونی شان، بر این احساس فائق می آمدند که اگر چنین نبود، رقم زدن دفاعی چنین حماسی و با چنین ابعادی امکان نداشت.

در خاطره ای از کتاب «توفیق اجباری»، با عنوان شجاعت و از این حرف ها که مربوط به اوایل جنگ و حمله دشمن به شهرها است، می خوانیم:

«...بالآخره سر و صدای توپ و خمپاره فرو نشست. وقتی از سفیدی وضعیت اطمینان پیدا کردیم، از سنگر (بیخشید، حمامک) خارج شدیم.

- رضا: حالا راستشو بگو! چطور شد که همون اول، پا نشدی بیای پائین؟! - گفتم: از دیروز، سرمای سختی خوردم طوری که گوشامو کیپ کرده... هیچکدوم از اون صداها را نشنیدم... حرفای شما را هم دارم لب خونی می‌کنم!

- رحیم: ما رو باش که گفتیم خیلی جیگر داره ... - گفتم: خوب شد یادم آوردی... نگفتین جگر به عربی چی می‌شه؟! - چشمتان روز بد نیند. ده دقیقه تمام در حیاط خانه، به دنبال هر دو می‌دویدند تا جدول را از دستم بگیرند.» (توفیق اجباری، ۱۳۷۹: ۴۹)

ایجاد موقعیت طنز آمیز با موضوع ترس در شرایط جنگ، امری دور از ذهن نیست؛ به خصوص وقتی توجه داشته باشیم که طرف مقابل نیز دچار دلهره است و چه بسا این دلهره در نیروهای مهاجم که بخش مهمی از نیروهای انگیزاننده، همچون ایمان و دفاع در نبرد را ندارند، بیشتر هم هست.

«یکی از غواص‌های دشمن، با لباس سیاه آمده بود این طرف آب. نگهبان تازه وارد ما که اول متوجه نشده بود، به محض شناسایی سرباز عراقی غش کرده و روی زمین افتاده بود. غواص عراقی هم به خیال اینکه نگهبان روی زمین دراز کشیده تا او را مورد هدف قرار دهد، خود را به داخل آب پرت کرده و از معرکه گریخته بود.» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۳)

در این شرایط، تقویت روحیه بهترین راهکار بوده است که در بخشی از این تحقیق، نمونه‌های جالبی از خاطرات طنز آمیز با مضمون تقویت روحیه، ارائه و تحلیل گردید.

۷- نتیجه

در خلال بررسی خاطره نوشته‌های دفاع مقدس که حجم عمده‌ای از آثار ادبی را در این عرصه به خود اختصاص داده است، با خاطراتی با مضامین طنز آمیز و شوخ طبعانه مواجه می‌شویم. این بیان طنز آمیز، با ایجاد و توسعه فضایی متفاوت، شرایط مناسبی را برای طرح موضوعاتی فراهم می‌سازد که می‌تواند فرهنگ حاکم بر جبهه را در آینه‌ی دیگری و از زاویه‌ای متفاوت به نمایش

بگذارد. این آثار، عمدتاً با اهدافی مانند ارتقای روحیه رزمندگان و انتقاد از برخی مسائل، ایجاد و نقل شده‌اند. مضامین و دستمایه‌های به کار رفته در این خاطره نوشته‌ها را می‌توان تحت این عناوین دسته بندی و بررسی کرد: افزایش روحیه، امکانات اولیه زندگی (غذا، خواب، بهداشت)، تدارکات، اختلاف زبان، اعزام، اخلاق و اعتقادات، خانواده، دست انداختن، سوء تفاهم و ترس.

«ایجاد موقعیت طنز آمیز» و استفاده از «طنز مبتنی بر عبارت»، دو شگرد عمده طنز آفرینی هستند که در ساختار خاطرات طنز آمیز دفاع مقدس به کار رفته‌اند.

منابع

۱. آریین پور، یحیی، ۱۳۵۳، **از صبا تا نیما**، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۲. احمدی، حیدر، ۱۳۸۸، **مهاجران ملکوت**، شیراز: نشر زرنه.
۳. امیریان، داوود، ۱۳۷۳، **ایرج خسته است**، تهران: حوزه هنری.
۴. پرنیان، معزز، ۱۳۸۴، **یادنگاران**، گفت و شنود با خاطره نویسان دفاع مقدس، تهران: نشر صریح.
۵. تاجیک، سعید، ۱۳۸۷، **جنگ دوست داشتنی**، چاپ سوم، تهران: نشر سوره مهر.
۶. تاجیک، سعید، ۱۳۷۳، **هشتاد روز مقاومت**، تهران: حوزه هنری.
۷. خجوانی، مهدی، ۱۳۷۶، **قصه چیست؟**، چاپ دوم، تهران: حوزه هنری.
۸. حری، ابوالفضل، ۱۳۸۷، **در باره طنز**، تهران: سوره مهر.
۹. حلبی، علی اصغر، ۱۳۶۵، **مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران**، چاپ دوم، تهران: موسسه پیک ترجمه و نشر.
۱۰. حیاتی، عبدالرضا، ۱۳۷۹، **توفیق اجباری**، اهواز: کنگره سرداران و شانزده هزار شهید خوزستان.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۲، **لغت نامه**، جلد بیست و هفتم، تهران: دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه.
۱۲. دهقان، احمد، ۱۳۸۶، **خاک و خاطره**، تهران: نشر صریح.
۱۳. سرهنگی، مرتضی، ۱۳۸۵، مقاله «**خنده در اسارت**»، **کتاب طنز (۵)**، گردآورنده: عبدالجواد موسوی، تهران: سوره مهر.
۱۴. سلطانی، مجتبی، ۱۳۸۴، **پاتک تدارکاتی**، قم: نشر مجنون.

۱۵. سیف الدینی، اشرف، ۱۳۸۷، صف، کرمان: نشر ودیعت.
۱۶. شعبانپور، غلامرضا، ۱۳۸۳، مهین مهرورزان (نیریز در جنگ)، نیریز: مجتمع فرهنگی هنری کوثر نور.
۱۷. شیرینی، قهرمان، ۱۳۷۶، راز طنزآوری، ماهنامه ادبیات معاصر، تهران: سال دوم، شماره ۱۷.
۱۸. صدر، رویا، ۱۳۸۱، تهران: بیست سال با طنز، هرمس.
۱۹. طیبی، بابک، ۱۳۸۹، چشم های خردلی، شیراز: شاهچراغ.
۲۰. عاکف، سعید، جای خالی خاکریز، خاطرات محمد حسین سلطانی، انتشارات ملک اعظم، تهران: ۱۳۸۷.
۲۱. عاکف، سعید، ۱۳۸۷، خاک‌های نرم کوشک، چاپ ۵۸، تهران: خاطرات شهید عبدالحسین برونسی، ملک اعظم.
۲۲. فهیمی، مهدی، ۱۳۸۲، فرهنگ جبهه، شوخ طبعی‌ها، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: نشر فرهنگ گستر و انتشارات سروش.
۲۳. قیصری، عبدالرضا، ۱۳۸۸، مقاله «طنز در کتاب جنگ دوست داشتنی»، مجله ادب پایداری، کرمان: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر، سال اول، شماره اول صص ۱۲۷-۱۱۳.
۲۴. کاج، غلامرضا، ۱۳۸۴، لیخندهای ماندگار، قم: قیام.
۲۵. کرد چگینی، فاطمه، ۱۳۸۵، مقاله «شکل دگر خندیدن»، کتاب طنز (۵)، گردآورنده: عبدالجواد موسوی، تهران: سوره مهر.
۲۶. کریجلی، سیمون، ۱۳۸۴، در باب طنز، تهران: ققنوس.
۲۷. نیکویخت، ناصر، ۱۳۸۰، هجو در شعر فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۸. هاشمی، سید جواد، ۱۳۸۶، مقاله «خاطره نویسی در تنوری و عمل»، گامی به سوی علمی شدن خاطره نویسی، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.